

# با سری نظریاتی تازه در جامعه‌شناسی دین

● محمدصادق امینی

پایه‌های اساسی و بزرگ پدیدارهای دینی را از توتمیسم، یهودیت و مسیحیت تا اسلام بررسی و مطالعه کرد. شلحت، عمری در این پژوهش کوشید تا چکیده تجربه‌اش را با بهره‌گیری از برجسته‌ترین نظریات فلاسفه دینی غرب در مطالعات ادیان و نگرش فلسفی‌اش به دین ارائه کند. از دههٔ چهل قرن بیستم، یوسف شلحت به مطالعهٔ امر قدسی و مقدس روی آورد و به جست‌وجوی مؤلفه‌های جامعه‌شناسی ادیان نبوی و غیرنبوی پرداخت. پیش‌فرض شلحت این است که جامعه، پدیدارهای دینی را تولید و مصرف می‌کند و نتیجتاً پدیدارهای دینی، فراتر از مطالعه و تحلیل و نقد نیستند. همان قدر که جامعه‌شناسی، در روندهای تحول و دگرگونی و پیشرفت است، ادیان هم از اهداف پژوهش جامعه‌شناختی محسوب می‌شود؛ به ویژه در جوامعی که امر دینی را فراتر از امر دنیایی قرار می‌دهند و مطالعهٔ امر مقدس را منع می‌کنند. در نتیجه تودهٔ متدین و غیرمتدین را در چارچوب مرجع خود طبقه‌بندی می‌کنند. در این جاست که جامعه‌شناسی ادیان از راه می‌رسد تا نگرش رجال دینی را - چنان که خلیل احمد خلیل در مقدمهٔ این کتاب می‌گوید- تغییر دهد و نظریه‌ای جدید را در علم الاجتماع تأسیس کند که بنیاد آن، قرار دادن امر دینی در چارچوب مرجع اجتماعی است و نگاه به آن به عنوان معرفتی اجتماعی قلمداد می‌شود. در این جا امر دینی همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی لحاظ می‌شود و این به معنای برگرداندن خیال دینی به خیال



- نحو نظریة جدیدة فی علم الاجتماع الدینی
- یوسف شلحت
- دارالفارابی، بیروت

دکتر یوسف شلحت (حلب ۱۹۱۷- پاریس ۱۹۹۷م)، پژوهشگر سوری، حدود شش سال پیش از وفاتش به تدوین نظریهٔ علمی جدیدی در باب جامعه‌شناسی دین پرداخت و در این مسیر،



دین در نظر وی، پدیداری اجتماعی است که کارکردهای مختلفی در عرصهٔ ایدئولوژی‌های سیاسی و اقتصادی دارد و پژوهشگر باید خود این کارکردها را مطالعه کند، نه این که دین را به مثابه ایدئولوژی در برابر ایدئولوژی‌های دیگر قرار دهد. زیرا آن چه به لحاظ علمی مطلوب است، مطالعهٔ آن چیزی است که در جامعه اتفاق می‌افتد و یا تعیین نسبت حد دین با قدرت آن و تبیین اثر و تأثیر آن به ویژه تأثیرپذیری آن از جامعه‌ای است که بدان گردن می‌نهد. پروفیسور خلیل احمد خلیل با تعبیری نمادین، برداشت خود را از پروژهٔ شلحت چنین بیان می‌کند که او خواسته است تا پدیدهٔ دینی را از سایه یا تاریکی به نور یا تسمیه منتقل کند و دین را نه به مثابه پدیده‌ای در سایه بلکه هم‌چون پدیده‌ای روشن و درخشان و آشکار و جاری در رفتار اجتماعی و در نظام جامعه و حتی در سیاست و اقتصاد و هویت فرهنگی مطالعه نماید.

برای مثال، دکتر شلحت در جایی از پژوهش خویش به نقض این فرضیه می‌پردازد که دیانت مرده‌پرستی است و به لحاظ جامعه‌شناختی و مردم‌شناختی کشف می‌کند که ادیان، نسبت به مرده‌پرستی (عبادت اموات) تقدم زمانی دارند، زیرا دفن مرده به لحاظ تاریخی تنها در جوامعی آغاز شد که به وجود جهانی دیگر و تاووم حیات در جایی و به شکلی دیگر اعتقاد داشتند. بنابراین، ادیان بودند که در میان جماعت‌های بشری، پدیدهٔ رفتاری دفن مردگان را بنیاد نهادند و جهان مردگان (ضریح و مقبره‌ها) را

اجتماعی و از پی آن، قرار دادن نقطهٔ بازگشت ادیان در جهان و جامعهٔ خود ما و نه هیچ جای دیگر است.

پروفیسور خلیل احمد خلیل در سیاق نگرهٔ قرآنی، منتقدانه معتقد است که شلحت امر مقدس را به لحاظ جامعه‌شناختی قابل مطالعه می‌داند و در پی انتقال اندیشهٔ اجتماعی عربی از ادبیات شفاهی به نگارش فکری - علمی بوده است. این اقدام، در جوامع نیمه باسواد که متکی بر فرهنگ شفاهی هستند و در آنها نقل، بالاتر از دانش مکتوب و متداول در مدارس و دانشگاه‌هاست، اقدامی راهبردی است، اما شلحت در مسیر خویش، پا پس کشید و از نگارش به زبان عربی به زبان فرانسوی روی آورد، اما شیوهٔ عقلی و علمی وی در پدیدارهای دینی به همان شکل باقی ماند. پژوهش‌هایی که در نیمهٔ دوم قرن بیستم عرضه شدند به نتایجی که شلحت در حدود و ثغور اجتماعی عموم ادیان به ویژه اسلام بدان‌ها دست یافته، نینجامیدند. وی میان اسلام قبائل، اسلام شهرها، اسلام نخبگان، اسلام توده‌ها و ... تفکیک قائل شده است.

اما یوسف شلحت در پی‌ریزی نظریهٔ خود در باب جامعه‌شناسی دین، چه روشی را در پیش گرفت و تا چه اندازه توانست آن را در قالب نظریه‌ای دینی در آورد؟ که امروزه پرداختن به آن ارزش و اهمیت داشته باشد.

بیشتر کسانی که نظریهٔ جدید را مطالعه کرده‌اند برآنند که شلحت وارد قلمرو جامعه‌شناسی غیرایدئولوژیک دین شده است.

واقعی تاریخی، این ایراد هم‌چنان از بُعد متافیزیکی باقی است که دین در شکل دادن به آگاهی بشری و تکوین و تشکیل ملت‌ها و دولت‌ها و جوامع نقش مؤثر دارد.

دکتر شلحت از پدیده دین سیاسی و بیماری سیاست‌زدگی که دامن‌گیر دین شده و چهره آن را در افکار عمومی مه‌آلود کرده، بحث می‌کند و هم‌چنین به قرار گرفتن عامل دین به عنوان ابزاری در دست قدرت سیاسی اشاره می‌کند و این که در نیمه دوم قرن بیستم، استخدام دین از سوی سیاست به عنوان ابزار چالش بر سر حکومت (نه تنها در جهان سوم بلکه حتی در جهان سرمایه‌داری و سوسیالیست) اوج گرفته است. او معتقد است که شعار «با دین یا ضد دین» عامل تقسیم توده‌های جهانی از طریق دستگاه‌های تبلیغاتی جادوگر شد. ما در غرب، با به کارگیری تکنیکی دین از سوی علم مواجیم که نخست در درگیری‌ها و منازعات میان غربیان، و سپس در روند جهانی سازی مستبدانه آمریکا که به جان جهان سوم افتاده و آخرین منابعشان را می‌بلعد و حتی با عامل بازدارنده دینی و در صورت نیاز عامل بازدارنده هسته‌ای مانع پیشرفت علمی و فنی آنان می‌شود، جریان داشته و دارد.

شلحت می‌پرسد آینده ادیان چه خواهد بود؟ در پاسخ به این پرسش، وی باور بسیاری از متفکران قرن نوزدهم تا نیمه قرن بیستم را که معتقد بودند دین به مثابه عقیده پایان یافته است، رد می‌کند و هم‌چنین این باور را که الحاد و خداناباوری، جایگزین توحید یا تدین خواهد شد، نفی می‌کند. شلحت بر آن است که ما در برابر پدیده‌های متداخل و هم‌زیست و برهم‌کنش‌گری قرار داریم. جامعه‌شناسی، به مطالعه رخدادها و حوادث می‌پردازد و گاه نیز بنا بر منطق سببیت اجتماعی آن چه را که امکان و قوعش وجود دارد، انتظار می‌کشد؛ اما ادعای پیش‌بینی و غیب‌گویی - که در دایره ایدئولوژی‌های اتوپایی می‌گنجد- ندارد و دانشمندان علم‌گرا، ایدئولوژی‌ها را همانند دیگر پدیده‌های اجتماعی که دین یا سیاست را به خدمت خود در می‌آورد، می‌نگرند.

نویسنده - که در فضای مناقشات فلسفی و فکری دهه چهل قرن بیستم هم قلم زده است- در مناقشه‌اش با متفکر و مردم‌شناس مشهور، گوپو، که معتقد به اضمحلال ادیان و تبدیل الحاد به دین آینده بود، این دیدگاه را به ریشخند می‌گیرد و می‌گوید پرستش (عبادت) از اموری است که نفس انسان از آن خبر نمی‌دهد، زیرا عبادت با قدرت معنوی به یاری انسان می‌شتابد

با جهان زندگان - خصوصاً در قبائل مستقر در شهرها- پیوند دادند؛ در حالی که مرده‌پرستی (عبادت اموات) به عنوان پدیده‌ای اجتماعی در بافت جامعه پیشرفته‌ای بروز کرده که به بزرگداشت برخی اعضای خود در زمان حیاتشان و سپس بعد از مرگشان ادامه می‌دهد.

چکیده سخنی که پروفیسور خلیل درباره پروژه دکتر شلحت می‌گوید این است که عقاید دینی - بنا به باور نویسنده - از فراورده‌های جامعه است که از طریق تحول و تکامل آن تحقق می‌یابد و فراورده افراد نیست؛ زیرا افرادی که تقدس دینی را پیشه خود قرار می‌دهند، از اعضای جامعه هستند و حکایت از بُعد مقدس در زندگی اجتماعی می‌کنند و به این ترتیب کارکرد اجتماعی برجسته ادیان از خلال شعائر - که در رأس آن آداب پاکی و تطهیر قرار دارد- تجلی می‌یابد. در تمام ادیانی که شلحت مطالعه کرده است - از توت‌پرستی تا یهودیت و مسیحیت و اسلام - رشته مشترکی وجود دارد که «طهارت» است و این عامل، متدینان یا طهارت‌جویان را که در جامعه به شکل نظام‌مند یا غیرنظام‌مند پراکنده‌اند، برادران یکدیگر قرار می‌دهد.

جامعه‌شناسی دین - به ویژه در غرب، دوره روشنگری و مدرنیته - نگرش تفسیر یا تأویل را دگرگون کرده و آنها را در پرتو نظام اجتماعی قرار داده است؛ زیرا هر اصل یا اعتقاد دینی با حوادث و وقایع اجتماعی تفسیر می‌شود. با این حال، پدیده‌های اجتماعی را که مطالعه می‌کنیم، تفسیرشان را در مبادی اجتماعی می‌یابیم، به گونه‌ای که پدیدار دینی در دل مرجع اجتماعی‌اش قرار گرفته و با آن شناخته می‌شود و نه با غیر آن. در این جا جامعه‌شناسی ادیان از فقه ادیان متمایز می‌شود. فقه ادیان به تفسیر حوادث اجتماعی از خارج و با اعتماد به نصوص یا افکار غیبی می‌پردازد.

شک نیست که نویسنده و تعلق‌نویس، هر دو، دست به نوعی نقل و اقتباس مفهومی می‌زنند؛ به گونه‌ای که مفاهیم به کار رفته توسط آنان، همان مفاهیم روشنگری غربی درباره دین و به ویژه مسیحیت است که بدون استثنا بر همه ادیان تطبیق داده می‌شود، بی‌آن که وجه و حیاتی ادیان توحیدی را در نظر داشته باشد. بدین معنی که همه ادیان، وضعی و زمینی و به تعبیر دیگر پدیده‌هایی تاریخی فرض شده‌اند که باید بر این اساس مطالعه شوند. به رغم تلاش نویسنده در تفکیک میان بُعد ایمانی افراد متدین و بُعد

آزاد بدان می‌رسد و عالمان و عارفان شناخته‌اند، عاجزند و این از آن‌رو است که خدای فلاسفه، نتیجه تفکری قوی است که به شکل‌گیری حقیقتی ثابت در نظرشان انجامیده است. اما مرد عامی چنین نیست، زیرا شک‌ها و تردیدها در باب حقیقت خدا چندان با او در می‌افتد که او را به پناهگاهی به نام ایمان و تسلیم می‌کشاند. این بدان جهت است که ایمان، چیزی جز اعتراف به ناتوانی انسان از احاطه بر موضوع اندیشه‌اش و درک موجودیتش نیست.

به این ترتیب- به نظر نویسنده- برای آن که دیانت حقیقی مطابق با آموزه‌های فلاسفه باشد، باید این دیانت از تمام صفات خارجی‌اش منتزع شود تا آنچه را از دل به دل راه می‌یابد بدون واسطه و یا سلطه‌ای دریابد و حفظ کند. در این‌جا نویسنده نشان می‌دهد که چگونه در فهم دین رویکردی پلکانی در پیش گرفته است؛ زیرا وی پس از درنگ در اعتقاد خداپاورانه فلسفی به تصوف گذار می‌کند. وی بر آن است که تنها تصوف می‌تواند احساس درک حقیقت دین و آثار ناشی از آن را در زندگی به انسان ببخشد، چرا که دین در این معنا، تنها زمانی تحقق می‌یابد که هم عقول و هم قلوب به روی آن گشوده شده باشند و در این وضعیت دین، دین همه هستی قرار می‌گیرد. کسانی که فراخی معنوی و عقلی دین حقیقی را در خود تحقق بخشیده‌اند، همان عالمانی هستند که دروازه‌های آسمان به رویشان باز می‌شود، بی‌آن که میان مذاهب و طوایف و ادیان‌شان، تمایزی قرار گیرد. شگفت نیست اگر انسان غیرعارف از آن‌چه عارفان از طریق حکمت و فلسفه و به ویژه با برقراری آشتی میان این دو دین بدان دست می‌یابند، ناامید باشد. زمانی که چنین آشتی‌ای محقق شود و اهداف دین و فلسفه، یک‌جا، تحقق یابد، دیگر هر دیانتی در ترقی خویش می‌کوشد از اعتقاد به تعدد خدایان به اعتقاد به خدایی یگانه که تدبیر امر هستی را بر عهده دارد، انتقال یابد. چنین تلاشی، جماعت‌های مختلفی را که به خدایی متفاوت معتقد بوده و از دل باور به او، واحد سیاسی قدرتمندی را پدید آورده‌اند، به هم پیوند می‌دهد.

فضای عمومی کتاب، ما را به اهداف کلی نویسنده راهنمون می‌شود که می‌توان به اجمال آن را چنین خلاصه کرد: پژوهش در دین و نگاه به آن به مثابه پدیداری تاریخی و مردم‌شناختی، هیچ‌گاه و در هیچ حالی، بُعد ایمانی و غیبی دین را از اعتبار نمی‌اندازد، بلکه به عکس، نگره مردم‌شناختی بر بُعد وحیانی دین تأکید می‌ورزد و ارتباطی گسست‌ناپذیر با آن دارد.

و راه نومی‌دی را بر او می‌گیرد و تدین و دین‌ورزی، بهترین مانع انسان از کارهای زشت است و در ادیان، آموزه‌ها و سخنان زیبایی وجود دارد که سزاوار است انسان آنها را فرا گیرد و به آنها عمل کند. افزون بر این، دیانت از هیچ جامعه‌ای رخت بر نمی‌بندد، مگر جای آن را خرافه بگیرد و خرافه، سلطه‌ای شدیدتر بر آزادی افراد و درک درونی آنها دارد.

شلخت توضیح می‌دهد که منظورش این نیست که ادیان به همان شکلی که در قرون اولیه بوده‌اند، باقی می‌مانند و حرکت افراد را مقید و راه اندیشه آزادانه را بر آنها می‌بندند، بلکه تحولات دینی ما را به این باور می‌رساند که عقول بشری، به سوی کاستن از حجم هیمنه و هول دین در چشم مردم حرکت می‌کنند و این از آن‌رو است که عقل صحیح که زاده اندیشه علمی است مقتضی دیانتی صحیح و پیراسته از خرافات و افسانه‌هاست. پس از این خواهیم دید که نویسنده چگونه به شیوه فلاسفه و حکمای پیشین مانند ابن سینا و فارابی به استنتاج‌های منطقی و فلسفی در مسئله دوگانگی فلسفه و دین دست می‌یابد. وی می‌گوید: اگر تفکر فلسفی، ما را به نهایت خود رهنمون شود، آن‌گاه خدا را از هر گونه صفت بشری منزّه خواهیم دانست. خداوند- چنان که لئون رانسفیک می‌گوید نه به شیوه انسان‌ها دوست می‌دارد و نه به شیوه آنان دوست داشته می‌شود، ولی سرچشمه محبت است و اگر او نمی‌بود، دل‌های انسان‌ها بر محور دوستی پیوند نمی‌یافت. خداوند حقیقتی ازلی است که ذات اندیشمند در آن اعتماد و اطمینان به جاودانگی را می‌یابد.

وی آن‌گاه به سخنی از انشتاین استناد می‌کند که گفت تدین یک دانشمند، چیزی جز اعجاب قوی او نسبت به هماهنگی قوانین طبیعت نیست. چنین تدینی، دلالت بر عقلی نافذ دارد که قدرتی بی‌حد و مرز دارد و حتی معانی مختلفی که اندیشه بشری پدید آورده است، نسبت به او چیزی جز بازتابی بی‌اهمیت نیست.

در پایان کتاب، دکتر شلخت، رویکردی تصعیدی یا پلکانی را در مسئله فهم دین و کارکردهای آن برای انسان در پیش می‌گیرد. وی در همان حال که کارکرد دین را برای عامه مردم، منشأ دل‌آرامی و طمأنینه می‌شمارد، زمانی که به آن‌چه «دین حقیقی» اش نامیده می‌رسد، می‌گوید مرادش از دین حقیقی، دین نخبگان و برگزیدگان از میان انسان‌هاست، زیرا به اعتقاد وی، عامه مردم از دست‌یابی و اقرار و اعتراف به خدایی که اندیشه